

«زن، زندگی، آزادی» در کشاکش تذکار و تکرار

تذکره ادبیاتی

آرمان مسعودی



اثر کاسپار داوید فریدریش

«امید به جامعه‌ای نو می‌ماند، آهار خورده و شق و رِق و شیک، که با این همه هرگز آن را تن نکرده‌ای و از همین روی نمی‌دانی آیا اندازه‌ات هست و به تو می‌آید یا نه.»

تکرار - سورن کیر کگور

مقدمه

سومین سالگرد جنبش «زن، زندگی، آزادی» در حالی پشت سر گذاشته شد که در این بازه‌ی زمانی رخدادهای متعددی به وقوع پیوسته است.^۱ در سطح بین‌المللی، انتخاب مجدد دونالد ترامپ، بازگشت فشارهای سیاسی و اقتصادی اروپا و آمریکا بر ایران، تحولات سوریه و لبنان و نسل‌کشی اسرائیل در غزه چشم‌انداز سیاسی منطقه را دگرگون ساخته است. در سطح داخلی نیز مرگ ابراهیم رئیسی، روی کار آمدن مسعود پزشکیان به‌عنوان رئیس‌جمهور، بازگشت به میز مذاکرات هسته‌ای و تحولات بعدی و نهایتاً اجرای مکانیسم ماشه، تداوم تورم و فشارهای اقتصادی، تداوم محدودیت‌های سیاسی و جنگ دوازده‌روزه میان اسرائیل و ایران و در این میان البته اخراج گسترده‌ی مهاجران افغان، بر فضای کشور سایه انداخته‌اند. در حوزه‌ی جنبش‌های مدنی نیز مبارزات نرم و پایدار جامعه همچنان ادامه داشته است؛ تا جایی که به‌نظر می‌رسد حاکمیت در حفظ سنگر خود در مسئله‌ی حجاب با شکست مواجه شده است. در کنار این تحولات، حضور پررنگ طیف سلطنت‌طلب در عرصه‌ی رسانه و تلاش گسترده‌ی آنان برای معرفی خود به‌عنوان تنها آلترناتیو نیز قابل توجه بوده است.

در کشاکش این رخدادها و پس از گذشت سه سال، جنبش «زن، زندگی، آزادی» نیازمند بازیابی جایگاه خویش است؛ جنبشی که با اتکا به شعار بنیادین خود توانست گسستی عمیق و معرفتی در جامعه ایجاد کند. این گسست نه‌تنها نظام سیاسی حاکم را به نقد کشید، بلکه سنت دیرینه‌ی پدرسالاری را نیز از جایگاه تقدیس‌شده‌اش پایین آورد. در این مسیر، نه‌فقط حاکمیت بلکه بافت سنتی جامعه نیز به چالش کشیده شد.

باین‌همه، امروز این جنبش، همچون بسیاری از جنبش‌های اجتماعی دیگر، با پرسش بنیادین تداوم مواجه است: آیا این جنبش می‌تواند خود را بازتولید کند یا زیست خود را در قالب یادآوری و سوگ ادامه خواهد داد؟ آنچه که مشخص است این است که هیچ جنبشی بدون بازتولید خویش، دوام نخواهد داشت (نک فدریچی، ۱۴۰۲) و این بازتولید تنها محدود به سازماندهی مجدد و حضور خیابانی نمی‌شود بلکه به‌نوعی روند مبارزه را در زیست زندگی روزمره نیز در برمی‌گیرد. حال باید دید که آیا این جنبش می‌تواند خود را در عرصه‌ی عمومی بار دیگر تکرار کند؟

این جستار بنا دارد تا با اتکا به مفاهیم «تکرار» و «تذکار» جایگاه جنبش «زن، زندگی، آزادی» را صورت بندی کند و برای درک بهتر آن، به مسئله‌ی سوگواری و مویه در جریان‌های مبارزاتی در قالب حافظه‌ی جمعی نیز بررسی خواهد شد.

تکرار و تذکار

سورن کیرکگور در کتاب تکرار (۱۳۹۶)، دو مفهوم بنیادین «تذکار»^۲ و «تکرار»^۳ را واکاوی می‌کند و آن‌ها را نه صرفاً به‌عنوان مفاهیم روان‌شناختی، بلکه به‌مثابه تجربه‌ای اگزیستانسیالیستی می‌فهمد که با «ایمان»^۴ و روح مسیحایی گره خورده است. به اعتقاد کیرکگور، تذکار صرفاً بر گذشته تکیه دارد و یادآوری تجربه‌ای است که پیش‌تر رخ داده است. از همین رو، تذکار تنها گذشته را تثبیت می‌کند و به جای خلق امر نو، در باتلاق نوستالژی فرو می‌رود. در مقابل، تکرار کوششی برای احضار تجربه در زمان حال است؛ تکراری که با خیز برداشتن سوژه در مواجهه با زمان و حقیقت رخداد همراه است و می‌تواند تجربه‌ای تازه را در قالب ایمان بیافریند. به این معنا، تکرار در اندیشه‌ی کیرکگور نه‌تنها بازآفرینی تجربه‌ی گذشته، بلکه بازتعریف رابطه‌ی سوژه با زمان و با خود و عبور از محدودیت‌های تاریخی است.

در خوانش‌های معاصر، تکرار دیگر صرفاً در معنای کیرکگوری ایمان یا تجربه‌ی فردی فهم نمی‌شود. تکرار می‌تواند معنای امکان از نو ممکن ساختن باشد؛ یعنی استمرار حقیقتی که از رهگذر عمل سوژه‌ای وفادار، در موقعیت‌های متفاوت بازآفرینی می‌شود و بدین‌سان حقیقت در شرایط جدید بار دیگر امکان بروز می‌یابد. (نک Badiou،

2006) این خوانش، تکرار را به یک فعل جمعی و اجتماعی بدل می‌کند، جایی که تکرار تنها بازگویی گذشته نیست، بلکه ابزاری برای تحقق حقیقت و تغییر در زمان حال و آینده است.

می‌توان گفت تذکار و تکرار همواره در تنش با یکدیگرند: تذکار درعین حال که حافظه‌ی جمعی را زنده نگاه می‌دارد، گذشته را تثبیت می‌کند، در حالی که تکرار گذشته را به چالش زمان حال می‌کشد و امکان خلق تجربه‌ای نو را فراهم می‌آورد. این تضاد فلسفی، به ویژه در جنبش‌های اجتماعی، اهمیت خود را نشان می‌دهد؛ زیرا هر حرکت جمعی میان این دو قطب نوسان دارد، میان یادآوری گذشته و بازتولید عملی حقیقت. در حوزه‌ی سیاسی و اجتماعی، رویدادها و جنبش‌ها تنها زمانی حقیقت خود را تحقق می‌بخشند که سوژه‌ها با وفاداری و عمل آن‌ها را تکرار کنند. بدین ترتیب، تکرار و تذکار را می‌توان در قالب چارچوبی برای فهم حافظه‌ی جمعی، امکان‌رهایی و بازتولید حقیقت در زمان حال و آینده نیز فهم کرد.

تذکار و تکرار در تاریخ ایران

تاریخ مبارزاتی جامعه‌ی ایران سرشار از کشاکش میان دو مفهوم تکرار و تذکار است. با نگاهی اجمالی می‌توان دریافت که هر زمان که جنبش‌های اجتماعی توانسته‌اند خود را در قالب «تکرار» احیا کنند، گسست‌ها و رخداد‌های تازه‌ای پدید آمده است. از سوی دیگر، هرگاه در حد تذکار باقی مانده‌اند، صرفاً نوعی استمرار خواسته‌های مبارزات را در قالب یادآوری در وجدان جامعه زنده نگاه می‌داشتند و یا اصلاً به محاق رفته‌اند. از همین رو، بهتر است پیش از هر چیز نگاهی به نمونه‌های گوناگون در تاریخ بیفکنیم. اگر بنا به خوانش ارائه شده، تکرار به منزله‌ی امکان وفاداری به حقیقت رخداد فهمیده شود، و تذکار را بتوان موضوعیتی قلمداد کرد که صرفاً بر گذشته تکیه دارد و تنها هدف آن یادآوری حقیقتی است که دارد به فراموشی سپرده می‌شود، در تاریخ ایران نیز می‌توان این دو مفهوم را صورت‌بندی کرد، با این تفاوت که در عرصه‌ی رخداد‌های تاریخی، تذکار و یادآوری با وجود این‌که روی به گذشته دارند، اما یکی از مهم‌ترین حلقه‌ها در پیوند دادن مبارزات در عرصه‌های مختلف قلمداد می‌شو:

انقلاب مشروطه را می‌توان تجلی بنیادین خواست جامعه برای گذار از «سلطنت مشروعه» به «پادشاهی مشروطه» دانست. مشروطه درواقع رخدادی بود که از دل شکست‌ها و ناکامی‌های مبارزات پیشین سر برآورد. هرچند که در استبداد صغیر آرمان‌های مشروطه به محاق رفت اما ابتدا با یادآوری و بعد با تکرار خواسته‌های ابتدایی مشروطه سعی شد تا جایگاه مجلس مجدداً احیا گردد (آبراهامیان، ۱۳۸۴).

پس از مشروطه، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران شاهد گسست‌های پی‌درپی شد: فروپاشی سلطنت قاجار و برآمدن سلسله پهلوی، تجدد آمرانه‌ی رضاخانی، اشغال ایران در جنگ جهانی دوم، و سلطنت محمدرضا پهلوی، نهضت ملی‌شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد، اصلاحات ارضی، مدرنیزاسیون اقتصادی و تک‌حزبی شدن فضای سیاسی کشور. هر یک از این رخدادها مسیری تازه در تاریخ رقم زدند و در کنار آن، جنبش‌های اعتراضی و اجتماعی چون موجی بر می‌خاستند و فروکش می‌کردند.

انقلاب ۱۳۵۷ اما در ظاهر خود را به‌مثابه یک «تکرار بزرگ» نمایاند؛ تکراری که قرار بود تمام جنبش‌های محقق‌ناشده‌ی پیشین را به بار نشانند و مفاهیمی چون عدالت، آزادی و استقلال را متجلی کند. اما مردم در انقلاب ۵۷ به تعبیر مارکسی تنها یک‌بار در جمع، آزادی را تجربه کردند، و آن هم در روز تشییع آن بود (مارکس، ۱۳۸۰، ۳۸) خیلی زود، آرمان‌های مترقی جای خود را به ارتجاع داد و اقتدارگرایی دینی بر جامعه حاکم شد.

از آن مقطع به بعد، جنبش‌های پراکنده اما پیوسته علیه استبداد سر برآوردند؛ جنبش‌هایی که پس از اوج‌گیری، شدیداً سرکوب می‌شدند و یاد کشته‌شدگان آن جنبش‌ها تا سال‌ها در قالب تذکار در حافظه‌ی جمعی گرامی داشته شده‌اند تا این‌که جنبش اعتراضی دیگری تکرار و مجدداً سرکوب می‌شد. تظاهرات زنان در اسفند ۵۷، سلسله حوادث در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰، حادثه‌ی کوی دانشگاه، جنبش سبز، اعتراضات دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸، سقوط هواپیمایی اوکراینی، اعتراضات تابستان ۱۴۰۰ که از مناطق حاشیه‌ای به سمت مرکز گسترش یافت و ... هرچند تأثیرات اجتماعی گسترده‌ای داشتند، اما هیچ‌یک نتوانستند اهداف خود را استمرار بخشند و در حافظه‌ی تاریخی جامعه در حد یادواره و سوگ باقی ماندند.

جنبش «زن، زندگی، آزادی» در زمان خود به نوعی تجلی و تکرار تمامی مبارزات رهایی‌بخش پیشین بود. در پرتو این گسست، همه‌ی شعارهای ضداستبدادی در بطن این جنبش معنا و نیرویی تازه یافتند. باین‌حال، این جنبش نیز سرنوشتی پیچیده و پرتناقض را تجربه کرد. جدای از سرکوب جنبش توسط حاکمیت و در مسیر مبارزه، بخشی از شعارهایی که زمانی در شمار پیشروترین شعارهای سیاسی قرار داشتند، جای خود را به شعارهایی دادند که رنگ‌وبوی ارتجاعی یافتند و سبب شدند همراهی بخش مهمی از همراهان جنبش فروپاشد. یکی از دلایل اصلی این واگرایی، تلاش برخی چهره‌ها و طیف‌های خاص سیاسی برای تصاحب و مصادره‌ی جنبش به سود خود بود. بعد از گذشت سه‌سال و پس از فروکش کردن اعتراضات در خیابان‌ها، هرچند که این جنبش، به‌صورت اعتراض در عرصه‌ی خیابان تکرار نشد، اما توانسته تا حدودی خود را در عرصه‌ی زیست روزمره بازتولید نماید و همین‌طور یاد قربانیان این رخداد را در قالب تذکار در سال‌مرگ آنان گرامی نگاه دارد، اما این تذکار در قالب سوگ، تاکنون نتوانسته خود را مجدداً به «مویه‌ای اعتراضی» و زاینده بدل نماید که بتواند خیابان‌ها را بار دیگر به تسخیر درآورد.

اکنون، در شرایطی که منطقه درگیر بحران‌هایی تازه - به‌ویژه جنگ ایران و اسرائیل - است، جنبش «زن، زندگی، آزادی» در برابر چالش‌های تازه‌ای قرار گرفته است؛ چالش‌هایی که آینده‌ی آن را در مرز میان استمرار در قالب «تذکار» و «تکرار» رقم خواهند زد.

تذکار: میان سوگ و مویه

سوگ^۵ معمولاً به یک وضعیت درونی و روانی دلالت دارد که ناشی از غم و ماتمی عمیق است، در حالی که مویه^۶ بیشتر به کنشی بیرونی و آیینی اشاره دارد (Scholem, 2014). با این حال، هر دوی آن‌ها از یک خاستگاه مشترک نشأت می‌گیرند: به یاد آوردن.

سوگ و مویه سازوکار پیچیده‌ای در تاریخ اجتماعی ایران داشته‌اند. با نگاهی به تاریخ جنبش‌های دو سده اخیر، درمی‌یابیم که مویه در برهه‌هایی از تاریخ به‌مثابه موتور

محركه جنبش‌های اعتراضی عمل کرده و توانسته آتش اعتراضات را شعله‌ور سازد. به عنوان مثال، از شعله‌ور شدن اعتراضات در جریان کشته شدن عبدالحمید وفسی در جریان مبارزات مشروطه (نک مسعودی، نعیمی، ۱۳۹۴)، تا مرگ ندا آقاسلطان در جریان اعتراضات جنبش سبز و همین‌طور ژینا امینی که باعث شکل‌گیری جنبش «زن، زندگی، آزادی» شد. این دست از مرگ‌ها نه صرفاً محدود به سوگ بازماندگان، بلکه مویه‌ای کاملاً سیاسی و اعتراضی بر بستر جمعی است و دامنه‌ی اعتراضات را گسترده‌تر می‌کند. این ارتباط مستقیم میان فقدان و واکنش جمعی، نشان می‌دهد که سوگ و مویه تنها حالت‌های روانی یا آیینی نیستند، بلکه ابزارهایی برای حفظ حافظه‌ی تاریخی و ایجاد پیوند میان جریان‌ات اعتراضی‌اند (نک عمادیان، ۲۰۲۱). شاید عینی‌ترین نمود این موضوع را بتوان در آیین‌های محرم دانست. آیینی که در برهه‌های مختلف تاریخی بستری را برای اعتراض به وضعیت سیاسی زمانه‌ی خود فراهم می‌آورد.

به‌طور کلی تاریخ اسطوره‌ای و اجتماعی ایران سرشار است از نمونه‌هایی که سوگ و مویه را بازنمایی می‌کنند، به‌ویژه یادآوری افرادی که به‌واسطه‌ی کنش‌های اعتراضی یا شرایطی که نظام سلطه ایجاد کرده، جان خود را از دست داده‌اند. نمونه‌های این نوع یادآوری را می‌توان در آیین‌های مذهبی، محافل یادبود و آثار ادبی دید: شعر دهخدا در رثای کشته‌شدن میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل،^۷ سروده‌ی عارف قزوینی در رثای کشته‌شدن کلنل پسیان، ترانه‌ی «از خون جوانان وطن» و در دوران متأخرتر اشعار شاعرانی چون شاملو^۸ در رثای مبارزان.

این تأکید بر یادآوری تنها محدود به آثار ادبی نمی‌شود؛ تذکار و گرمی‌داشت قربانیان اعتراضات همواره باعث زنده نگاه‌داشتن وجدان جامعه نسبت به رخداد‌های گذشته است. ازجمله مهم‌ترین نمونه‌ها در این زمینه، مادران خاوران (نک اوریاد، ۱۴۰۲) یا یادواره‌های قربانیان قتل‌ها زنجیره‌ای‌ست. در همین زمینه، گرشوم شولم (Scholem, 2014) یادآور می‌شود که مویه می‌تواند به حافظه‌ای جمعی و زبانی مشترک بدل شود؛ زبانی که از دل فقدان، انتظار و امید به آینده‌ای موعود ساخته می‌شود. در مویه، هم درد گذشته حضوری زنده دارد و هم امکان زایش آینده نهفته است. در این‌جا، کارکرد تذکار (در قالب مویه)، دیگر فقط در گذشته خلاصه نمی‌شود

بلکه می‌تواند با روایت خود از آنچه که اتفاق افتاده، در قالب سیاست‌های مبارزاتی استمرار دادخواهی را به همراه داشته باشد.

زن، زندگی، آزادی؛ تذکار یا تکرار؟

بررسی این پرسش را نمی‌توان تنها در بستر اعتراضات عمومی محدود کرد. جنگ ایران و اسرائیل، خطر به قدرت رسیدن سلطنت طلبان با حمایت مستقیم کشورهای خارجی، و خطر فروغلتیدن در چرخه‌ی بی‌پایان سوگ، همگی تحقق آرمان‌های جنبش «زن، زندگی، آزادی» را با چالش‌های جدی روبه‌رو ساخته‌اند. جامعه‌ی ایرانی، به واسطه‌ی تجربه‌ی انقلاب ۵۷، همواره با نوعی تردید و تشکیک نسبت به آینده‌ی جنبش‌های اعتراضی می‌نگرد. اما توجه به این نکته نیز ضروری است که تمامی اعتراضاتی که بعد از انقلاب ۵۷ رخ داده، هرچند که از خاستگاه‌های متفاوت نشأت گرفته، اما به تمامی بر سر یک چیز اشتراک داشته‌اند و آن مبارزه با استبداد بوده است. به واسطه‌ی همین نقطه‌ی مشترک است که می‌توان تمامی مبارزات را تکرار یکدیگر در بسترهای متفاوت قلمداد کرد.

با تمام این موارد، چند سناریوی کلی را می‌توان در نظر گرفت: نخست آن که حتی پوسته‌ای از جنبش «زن، زندگی، آزادی» نیز باقی نماند و دستاوردهای آن به تمامی توسط نیروهای سلطنت طلب مصادره شود؛ دوم آن که این جنبش صرفاً در قالب تذکار و سوگواری تثبیت شود؛ وضعیتی که در آن جامعه و فعالان بیش از آن که بر تحقق مطالبات واقعی تمرکز کنند، بر یادبود قربانیان و آیین‌های سوگواری متمرکز باشند، و عملاً جنبش به یک نماد فرهنگی تقلیل یابد؛ و سوم آن که بتواند خود را در قالب‌های تازه بازتولید نماید و در شکل‌های گوناگون تکرار کند. سناریویی که در آن فعالیت‌های صنفی در کنار مبارزه در قالب زیست روزمره به صورت پایاپای حرکت کند.

باید توجه داشت که صرف یادآوری مرگ ژینا امینی و دیگر جان‌باختگان این جنبش، هرچند واجد اهمیت است، اما صرف یادآوری این سوگ می‌تواند جامعه را در ماتمی عمیق و بی‌پایان فروبرد، بی‌آن که راهی برای پیشروی بگشاید. در مقابل، تلاش برای تکرار خواسته‌های عمومی در بسترهای نوین و پایبندی به شعار بنیادین این

جنبش که همانا همراهی با همه‌ی ستمدیدگان و رای مرزهای سیاسی است، همراه با سازمان‌دهی و فشار مستمر برای واداشتن حکومت به پذیرش خواست جمعی، می‌تواند نه تنها خطر قدرت‌گیری گروه‌های راست افراطی چون سلطنت طلبان را کم‌رنگ‌تر سازد، بلکه به واسطه‌ی انسجام داخلی، تهدیدهای بین‌المللی را نیز بی‌اثر کند. از همین روی است که یکی از مهم‌ترین وظایف کنونی این جنبش، موضع‌گیری دقیق و روشن نسبت به نسل‌کشی در غزه و مسئله‌ی فلسطین و همین‌طور زاویه‌گیری با هرگونه تحرکات ناسیونالیستی و راست افراطی در سطح داخلی و جهانی است.

اخیراً با اخراج گسترده‌ی مهاجران افغانستانی در ایران مواجه بوده‌ایم و موضع‌گیری اکثریت جامعه نسبت به این رخداد، زنهار مهمی را آشکار ساخت؛ اگر قرار است در مسیر رهایی گام برداشته شود و مجدداً حقیقت جنبش، تکرار شود، این امر بدون هم‌صدا شدن با پردشدگان و به‌حاشیه رانده‌شدگان امکان‌پذیر نیست. اخراج و تحقیر مهاجران افغان، همچون خشونت ساختاری علیه زنان، سرکوب اقلیت‌های مذهبی و قومی و سرکوب کارگران، همه از یک منطق مشترک برمی‌خیزند: منطق حذف و طرد دیگری.

یکی از نکات بنیادین در بررسی جنبش «زن، زندگی، آزادی» متکثر بودن خواسته‌های آن است. این جنبش نه یک خواست واحد، بلکه مجموعه‌ای از آرمان‌ها و مطالبات گوناگون را در خود جای داده است؛ گویی که این جنبش انفجار انباشتی از خواسته‌ها و مویه‌های تاریخی بوده که در قامت یک شعار مطالبه گردیده است. از آزادی‌های فردی و حقوق زنان گرفته تا عدالت اجتماعی و مقاومت در برابر اقتدارگرایی دینی/سیاسی و فرهنگی. از این‌رو، مهم‌ترین راه برای تحقق این خواسته‌های کلان، تکرار، تمرین و تلاش برای تحقق خواسته‌های جنبش در سطوح و عرصه‌های مختلف اجتماعی است. تکراری که این آرمان‌ها را می‌تواند در موقعیت‌های نوین و بسترهای مختلف اجتماعی بازتولید کند.

از طرف دیگر با توجه به تروماها و آسیب‌هایی که جامعه در این بازه زمانی دیده است، به قول ارنستو لاکلاو (۱۴۰۲) خطر بروز «تروریسم واژه‌ها» به‌صورت جدی نمایان است؛ طوریکه جامعه درست مانند حاکمیت، از واژه‌ها چون سلاحی برای طرد، حذف و ارباب‌نظری استفاده کند و نه توضیح و تحلیل رویدادها. زیرا چنین واکنشی،

غالباً به واسطه‌ی عصبانیت و هیجانات لحظه‌ای، ما را به حکمرانی سریع و تصمیمات شتابزده نسبت به یکدیگر وادار می‌کند و مانع از آن می‌شود که مسائل به‌دقت تبیین شود. این نکته امروز به شکلی محسوس در ایران و جامعه‌ی ایرانی اهمیت دارد (نک اخگر، ۱۴۰۲)؛ شبکه‌های خبری نقش بسیار پررنگی در هدایت افکار عمومی به سمت تروریسم واژه‌ها دارند. متأسفانه عصبیت جمعی و فشارهای روانی ناشی از بحران‌های داخلی و تهدیدهای بین‌المللی، زمینه‌ای ایجاد کرده است که ممکن است بر توانایی جنبش در حفظ انسجام و تحلیل منطقی اثر بگذارد. از این رو، ضروری است که توجهات، معطوف به مدیریت این هیجانات و بازتفسیر آن‌ها در چارچوب خواسته‌های بنیادین جنبش شود تا با یادآوری آرمان‌ها و بازتولید جنبش در زندگی روزمره‌ی خود، سعی در تکرار آن در عرصه‌ی خیابان را داشته باشیم.

جنبش «زن، زندگی، آزادی» در حافظه‌ی تاریخی ایران نه صرفاً یک طغیان سیاسی، بلکه به‌عنوان نقطه‌ای از تلاقی تکرار و تذکار معنا می‌یابد. رخدادهای پیشین – از مشروطه تا انقلاب ۵۷ و اعتراضات ۸۸، ۹۶، ۹۸ و ۱۴۰۰ – هر یک تکرارهایی بودند از تمنای عدالت و رهایی؛ تمنایی که همواره در مدار سرکوب و بازتولید استبداد گرفتار شد. آنچه در خیزش ۱۴۰۱ گشوده شد، کیفیتی دیگر از یادآوری بود: یادآوری‌ای که مویه و رنج انباشته را با خود حمل می‌کرد و همزمان به تکراری رهایی‌بخش بدل شد و تلاش داشت تا افقی تازه از سیاست را فراخواند.

از این منظر، جنبش «زن، زندگی، آزادی» را می‌توان نه تنها در افق سیاست رهایی‌بخش، که در افق سیاست حافظه فهمید؛ سیاستی استوار بر مویه، بر یادآوری قربانیان، و بر بازگویی رنج‌های سرکوب‌شده. در این افق، مغلوبان و به‌حاشیه‌رانده‌شده‌گان بدل به بازیگران صحنه‌ی اصلی تاریخ می‌شوند؛ صحنه‌ای که در آن شکست‌ها، به امید و امکان تبدیل می‌گردد. اگر مشروطه و ۵۷ با وعده‌هایی چون قانون و عدالت آغازیدند و به استبداد بازگشتند، خیزش ۱۴۰۱ با یادآوری همه‌ی این شکست‌ها، امکانی برای گسست از چرخه‌ی بازتولید استبداد را در خود حمل کرده و می‌کند؛ امکانی که هرچند به‌تمامی به فعلیت نرسیده، اما ردپای خود را در زبان و حافظه‌ی جمعی برجای گذاشته است.

^۱ - از مریم نعیمی بابت بازخوانی متن تشکر می‌کنم.

² *Recollection*

³ *Repetition*

⁴ *Faith*

⁵ *mourning*

⁶ *lamentation*

^۷ - «یاد آر ز شمع مرده یاد آر»

^۸ - برای مثال، «به یاد آر، عموهایت را می‌گویم، از مرتضی سخن می‌گویم»

فهرست برخی از منابع:

آبراهامیان، پروانه، ۱۳۸۴، ایران بین دو انقلاب، ترجمه‌ی احمد گل‌محمدی، نشر نی، تهران

اخگر، مجید، ۱۴۰۲، «زن، زندگی، آزادی» در بازنگری / مجید اخگر - نقد اقتصاد سیاسی

اورپاد، سما، ۱۴۰۲، مادران دادخواه ایران از خاوران تا آبان؛ دادخواهی مجازی و ائتلاف فراملی مادرانگی، ترجمه طه رادمنش، مادران دادخواه ایران از خاوران تا آبان؛ دادخواهی مجازی و ائتلاف فراملی مادرانگی | دیدبان آزار

عمادیان، بارانه، ۲۰۲۱، انقلاب و مویه، ترجمه‌ی مراد فرهادپور، تزیازدهم.

فدریچی، سیلویا، ۱۴۰۲، انقلاب در نقطه‌ی صفر؛ کار خانگی، بازتولید و مبارزه فمینیستی، ترجمه‌ی سروناز احمدی، نشر افکار، تهران

کیرکگور، سورن، ۱۳۹۶، تکرار، ترجمه صالح نجفی، نشر مرکز، تهران

لاکلاو، ارنستو، ۱۴۰۲، پوپولیسم درباره‌ی عقل پوپولیستی، ترجمه‌ی مراد فرهادپور و جواد گنجی، نشر مرکز، تهران

مارکس، کارل، ۱۳۸۰، ادای سهمی به نقد فلسفه‌ی حق هگل، دو نوشته از کارل مارکس، ترجمه مرتضی محیط، انتشارات سنبله، هامبورگ

مسعودی، آرمان، مریم نعیمی، ۱۳۹۴، مرگ، جمعیت و امر سیاسی، نشریه درنگ ،

<https://shorturl.at/90n9B>

Badiou, Alain, 2006, Being and Event, translate by Oliver Feltham, Continuum International Publishing Group

Scholem, Gershom. 2014, “On Lament and Lamentation.” *Lament in Jewish Thought. Philosophical, Theological, and Literary Perspectives*. Ed. Ferber and Paula Schwebel. Berlin: De Gruyter